

لنگستون هیوز: بلاغت و اعتراض*

نویسنده: مارگریت ریڈ**

مترجم: سامان طاهری***

۱. کارشناسی ارشد ادبیات انگلیسی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.

و بحر آن‌گونه که همیشه در نگاه سنت‌گرایان پیش‌نیازهای اصلی بودند، به شمار نمی‌آمد. در مقایسه با شعر وزنی، شعر آزاد در دورهٔ رنسانس هارلم بسیار مورد استفاده قرار می‌گرفت. گرایش دیگر، سبک زبان‌شناختی بود. از آنجایی که شاعر سیاه‌پوست تصمیم گرفت در مورد واقعیت‌های سخت زندگی سیاهان بنویسد، شروع به استفاده از زبان مردم خود کرد. اگرچه فنون نامتعارف، در آن دوره معمول نبودند و توسط تعداد کمی از شاعران به کار می‌رفتند، قطعاً می‌توان روندی را دید که به آرامی در حال گسترش بود و در دههٔ شصت به اوج خود رسید.

پیشروترین این نوآوران شعری در دوران رنسانس هارلم، لنگستون هیوز بود. هنگامی که او در سال ۱۹۲۶، بلوز خسته^۲ خود را منتشر کرد، ادبا روند جدیدی را در قالب‌های شعر سیاه‌پوستان دیدند. هیوز از زبان سیاهان، مضامین سیاهان، بلوز و قالب‌های معنوی برخاسته از سنت عامیانه استفاده کرده بود. اگرچه هیوز از قالب‌های عامیانه به شیوه‌ای پیچیده‌تر از جیمز ولدین جانسن^۳ یا پل لورنس دانبار^۴ استفاده می‌کرد، اما هیوز به دلیل استفاده از این منابع عامیانه مورد انتقاد قرار گرفت. روشنفکران سیاه‌پوست نمی‌خواستند بُعد «بی‌فرهنگ»، «نافرهیخته» و «بی‌سواد» آن‌ها افشا شود. در مقابل، سفیدپوستان مجذوب این بدوی‌گرایی و غریب‌گرایی بودند و صدها سفیدپوست، شب‌ها به هارلم می‌رفتند تا آن را از نزدیک ببینند. هیوز در «رقصندگان سیاه‌پوست»^۱ و

با در نظر گرفتن انواع آزار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فیزیکی که سیاهان در پی بردگی در دههٔ ۱۹۲۰ متحمل شدند، اینکه شاعر سیاه‌پوست به مثابهٔ صدای توده‌ها واکنش اعتراضی نشان دهد، [امری] اجتناب‌ناپذیر است. بودند کسانی که بانگ بلند اعتراض را شنیدند. بودند کسانی که علی‌رغم این واقعیت که غالباً طبع و نشر تلاش‌های ادبی‌شان به حمایت سفیدپوستان بستگی داشت، حق اظهار نظر یافتند. شاعران، غالباً مجبور بودند شعر خود را به گونه‌ای بنویسند که برای سیاه‌پوستان قابل درک باشد، اما برای سفیدپوستان همیشه قابل درک نباشد. از کنایه^۱ و ابهام^۲ بهرهٔ بسیاری بردند. برخی از این شاعران رنسانس هارلم^۳، اعتراض خود را به انگلیسی معیار سفیدپوستان با استفاده از تصاویر متعارف در لفافه بیان کردند، بسیاری نیز از زبان عامیانه برای اعتراض به مسائل اجتماعی آن دوره استفاده کردند. مضامین و سبک‌های شعری آن‌ها، به آن اشعار جذابیتی جهان‌شمول بخشید.

همانطور که شاعران با قالب‌های شعر و زبان شعری خود در حال آزمون و خطا بودند، قالب‌ها و زبان نامتعارفی به وجود آمد. این فنون نامتعارف که در طول دههٔ ۲۰ پدیدار شدند، به اندازهٔ فنون دههٔ شصت بدیع و متفاوت نبودند، اما [در همین حال] دسته‌ای از فنون شعری بودند که از شیوهٔ سنتی دور شدند. چنین فوننی، گاهی اوقات شامل فاصله گرفتن از قالب‌های معیار شعری مانند ترانه^۴، سانت^۵، قصیده^۶ و سبک‌های دیگر می‌شد. برای این نوآوران شعر، قافیه، وزن

A. Reid, Margaret. "Langston Hughes: rhetoric and protest." Langston Hughes Society, vol. 3, no. 1, 1984, pp. 13- 20. *

Margaret A. Reid **

Samantaheri76@yahoo.com ***

استعاره به بیان تاریخ وحشی‌گری جنوب کمک می‌کند. «جنوب» با تشخیص‌های بی‌شمارش به «جانور»، «احمق» تشبیه شده است و هست

زیبا، چو زنی

اغواکننده مانند لکاته‌ای تیره‌چشم،

پرشور، بی‌رحم، فریبنده، به مَرَضِ سفلیس دچار شده -

جنوب، اینگونه است.

یکی از طنزهای شعر این است که اگرچه من شعری^{۲۲} بر اعمال زشت جنوب بی‌رحم تمرکز می‌کند، هیوز زیبایی منظره جنوب را نیز توصیف می‌کند، زیرا جنوب نیز نمادی است از

پنبه و ماه

گرما، زمین، گرما،

آسمان، خورشید، ستاره‌ها،

جنوبِ عطرآگین به ماگنولیا.

این تصویر مثبت از جنوب که در تقابل با تصویر منفی قرار می‌گیرد، جنوب را بسیار ناخوشایند می‌کند. این چهار خط [با بار معنایی] مثبت اتفاقی هستند؛ زیرا مضامین غالب بیست و چهار سطر باقی مانده، ظلم جنوب را به تصویر می‌کشند. علی‌رغم این چهار سطر، سطرهای آغازین با تصاویر متضاد، لحن شعر را مشخص می‌کنند:

جنوبِ تن‌پرور و خندان

با ردِ خون بر دهانش.

جنوب رو به آفتاب، ...

در نهایت، شعر به سوی نقطه اوج متناقض خود پیش می‌رود. صرف نظر از اینکه جنوب چگونه با آن سیاه‌پوست بد رفتاری کرده است، این من شعری، عشقی نافر جام را به او، [جنوب]، ابراز می‌کند:

و من، من سیاه‌پوست، به او عشق می‌ورزم

اما او به چهره‌ام می‌نگرد و آب دهان می‌اندازد،

و من، من سیاه‌پوست،

هدایای کمیاب بر او ارزانی می‌کنم

اما او حال به من پشت می‌کند.

سپس، من شعری، آخرین اجرا، که در طول مهاجرت بزرگ

«گرچه و ساکسیفون ۲ بامداد»^{۱۱} به این غریب‌گرایی اشاره می‌کند. با این وجود، نوشتن درباره چنین واقعیت‌هایی از زبان افرادی که این واقعیت‌ها را تجربه کردند، هیوز را به نوآوری شعری تبدیل کرد. همانطور که هیوز و دیگران پس از او قرار بود به این کشف برسند، انتزاعات قافیه‌دار سنت شعر کلاسیک همیشه برای به تصویر کشیدن سختی‌های ملموسی که سیاه‌پوستان ستمدیده متحمل می‌شدند، مناسب نبود. زبان ادبی متعارف و اغلب پرطمطراق، بیشتر اوقات فاقد قدرت عاطفی بود. شاعر برای یافتن کلمه دقیق - le mot juste - به زبان عامیانه غنی متوسل شد.

هیوز زبان خود را از زبان عامیانه سیاه‌پوستان، قالب شعری خود را از سنت معنوی و بلوز و مضامین خود را از زندگی و تجربیات سیاه‌پوستان معمولی وام گرفت. با استفاده از این قالب بلوز، هیوز از مصائب اجتماعی به‌گونه‌ای نوشت که به سیاه‌پوستان اجازه می‌داد تا خود را ببینند و به جای گریه، بر آن مصائب بخندند. این چیزی است که آهنگ‌های بلوز مدنظر داشتند. در پس نقاب‌های هیوز از تجربه سیاه‌پوستان، اعتراضی پنهان بود که گاهی ظریف و اغلب طنزآمیز بود. اشعار آزادانه هیوز، علی‌رغم ناملایمت‌های سیاه‌پوستان، به آن‌ها چیزی برای لبخند زدن ارائه می‌کرد. علاوه بر این، این نقاب‌های شاعرانه، تصاویری را به دست می‌دهند که آب ظرف‌شویی و ارینگ کانی^{۱۲} آن را بازتاب نمی‌کند.^{۱۳}

اگرچه هیوز در مورد ساکنان خوش‌مشرب هارلم نوشت، اما همچنان به شرایط اجتماعی آن‌ها اعتراض می‌کرد. (هارلم به عنوان یک مجاز مرسل برای آمریکا بود). اغلب، هیوز اعتراض خود را پنهان نمی‌کرد؛ بل به وضوح آشکار می‌ساخت. یکی از این شعرها «جنوب»^{۱۴} است که در گلچین او بلوز خسته در سال ۱۹۲۶ منتشر شد.

سبک شعری نامتعارف لنگستون هیوز بر تندی مضمون ناامیدی می‌افزاید. به نظر می‌رسد سبک او نشان‌دهنده هرج و مرجی است که باعث ناامیدی سیاه‌پوستان می‌شود. اگرچه هیوز از ساختار شعری نامتعارفی استفاده می‌کند، اما به شدت بر قراردادهایی مانند برابر نهاد^{۱۵}، طنز^{۱۶}، اغراق^{۱۷}، تشخیص^{۱۸} و نحو^{۱۹} تکیه می‌کند تا تفسیر طنزآمیز خود را درباره جنوب بیان کند. شعر «جنوب» او، به سبکی بی‌قافیه و شعر آزاد با طول سطرهای متفاوت از ذوب‌چین^{۲۰} تا رباعی^{۲۱} سروده شده است. چنین سبک شعر آزاد می‌تواند حاکی از هرج و مرج جنوب باشد، اما زبان هیوز بسیار کنترل شده است. سبک شعر آزاد نیز حاکی از آن است که شاعران آرزو داشتند تا قوم خود را از بندهای بندگی رهایی بخشند. هر استعاره به نحوی استفاده شده است تا اتهامی غم‌انگیز درباره بد رفتاری جنوب با سیاه‌پوستان را مطرح کند. هر

مفهوم اساسی این شعر، این است که مرد سیاه‌پوست احتمالاً به دلیل تجاوز به یک زن سفیدپوست به دار آویخته شده است. جالب اینکه، هیوز شاعرانه گفت که اعدام یعنی «دیکسی چگونه محافظت می‌کند/ از زنانگی سفیدش.» و این امکان وجود دارد که قربانی، مانند ۹ پسر سیاه‌پوست در پروندهٔ بدنام اسکاتسبورو در سال ۱۹۳۱^{۲۶}، بی‌گناه باشد. سه سؤال وجود دارد که با استفاده از «از هوش مرو» به معنای «غش کردن» یا «احساس قوی بودن، به ویژه با احساسات هیجان‌انگیز» ناشی می‌شود. اول این که آیا «بانوی مهربان جنوبی» از دیدن این جسد مخوف و مثله‌شدهٔ یک مرد سیاه‌پوست که از درخت آویزان شده است، غش می‌کند؟ دوم، آیا او از دست دادن معشوق نامشروع خود، غمگین است؟ یا اینکه آیا دیدن مردانگی مرد سیاه‌پوست باعث بیهوشی او می‌شود؟ این «بانو» ممکن است فاحشهٔ شهر بوده باشد که در زمان دستگیری آن دو، به معشوق نامشروع خود اتهامات دروغینی زده است. اگر او «بانو» نیست، شاعر در سطرهای پایانی خود به او توصیه می‌کند که این چنین باشد:

بانوی مهربان جنوبی،

خوب باش!

خوب باش!

اگر قرار باشد «خوب» به معنای «محترم»، «از لحاظ اخلاقی سالم»، «با فضیلت» یا «خوش رفتار» ترجمه شود، پس شعر با همان طعنه‌ای که با آن شروع شده بود، پایان می‌یابد. چنین ابهامی در «بانو» و «خوب»، کنایه را تقویت می‌کند. در واقع، عنوان کنایه‌آمیز است چرا که مرد سیاه‌پوست از قرار معلوم علیه زنی سفیدپوست، مرتکب جنایت شده است. این تضاد، اساس «سیه نیم‌چهر» است که به عنوان «هر شکل یا شکل تیره‌ای که در پس‌زمینهٔ روشن دیده می‌شود»، تعریف می‌شود. این تضاد سیاه/سفید با خط «در تاریکی ماه» بیشتر تقویت می‌شود. این خط همچنین یک عنصر متناقض را فراهم می‌کند؛ زیرا هیچ نوری وجود ندارد؛ با این حال، «تاریکی ماه/جهان بر آن است تا ببیند /دیکسی چگونه محافظت می‌کند/ از زنانگی سفیدش.» نماد ماه تاریک، همچنین چیزهای شیطانی و شرور را که در شب در کمین هستند - اعدام‌کنندگان - به تصویر می‌کشد.

هیوز در یک شعر سیزده‌بیتی، موقعیت بسیار پیچیده‌ای را ارائه کرده است. این سیزده خط نشان‌دهندهٔ تمام بدشانس‌ها یا ناخوشی‌هایی است که در جنوب وجود داشت. رابطهٔ جنسی نامشروع و/یا ازدواج میان‌نژادی یکی از ایرادات اخلاقی بود که در طول دههٔ بیست به شدت مورد انتقاد

دههٔ بیست برای جنوبی‌ها بسیار رایج بود را با غم بسیار می‌خواند. شعر با این طنز به پایان می‌رسد:

پس کنون من به دنبال شمال دوام -

شمال سرد رو،

چون که می‌گویند او

صاحبخانهٔ مهربان تری است،

و در خانهٔ او، فرزندانم

شاید از طلسم جنوب بگریزند.

«شمال سرد رو»، [چیزی] بیش از سرمای زمستانی بود. او به سردی نسبت به وضعیت اسفبار سیاه‌پوستانی که هنوز مجبور بودند با تبعیض نژادی دست و پنجه نرم کنند، فارغ از اینکه چقدر ممکن است این تبعیض نهان باشد، بی‌محلی می‌کرد. بنابراین، هیوز با این گزارهٔ طنزآمیز پایانی، شمال و جنوب را به طنز می‌کشد.

دو مضمون متضاد، امید و ناامیدی، و سبک‌های متضاد، متعارف و نامتعارف، حاکی از تغییر حال و هوای شعر سیاه‌پوستان در دوران رنسانس هارلم، به‌ویژه در آغاز، است. بیشتر سیاه‌پوستان از انتظار خسته شده بودند. آن‌ها سیصد سال منتظر بودند و حتی بیانیۀ رهایی، آن چیزی که امید داشتند را برایشان به ارمغان نیاورده بود. در نتیجه، زمان تواضع گذشته بود؛ اکنون برخی با خشم شروع به اعتراض کردند. یکی از عواملی که باعث ناراحتی شدید شاعر شد و شاعر را برانگیخت تا صدای خود را با خشم رعدآسا بلند کند، اعدام فراقانونی^{۲۳} بود.

هیوز، که پرکارترین نویسندهٔ رنسانس هارلم بود، - به همراه کلود مک کی^{۲۴} - سرکش‌ترین شاعر آن دوره به حساب می‌آمد. بنابراین، این شعر «سیه نیم‌چهر»^{۲۵} هیوز است که نسبت به اعدام فراقانونی اعتراض می‌کند. شاعر بر ابهام، تضاد، پارادوکس و کنایه تکیه می‌کند تا حملهٔ طنزآمیز خود را به اعدام فراقانونی - درونمایه‌ای رایج در ادبیات سیاه‌پوستان - نشان دهد. او به شعر خود رنگ و بوی کنایه‌آمیز می‌دهد با واداشتن من شعری به گفتن

ای بانوی مهربان جنوبی

از هوش مرو.

آن‌ها فقط یک مرد سیاه‌پوست را حلق‌آویز کرده‌اند

در تاریکی ماه.

تناقضات این اتهامات و انکارها با فضای زیبایی که شاعر توصیف می‌کند، تشدید می‌شوند. (محیط عاشقانه، یادآور صحنه «جنوب» است.)

غروب ایالت جورجیا

ماه بر فراز بیشه‌های کاج.

شب جنوب

سرشار از ستاره‌ها،

ستاره‌های درخشان و عظیم

مهرباب نقره‌ای همه جا چشمک می‌زند.

ستاره‌های درخشان همه جا پراکنده می‌شوند.

بوی چوب کاج در هوای شب هنگام.

علی‌رغم فضای عاشقانه، این مناسبت عاشقانه نیست. لقب‌های «فاحشه‌های سیاه‌پوست»، «شب سیاه‌پوست»، «پسر حرامزاده»، «شادی سیاه‌پوست»، فضای عاشقانه را نفی می‌کنند. در واقع عبارت «بیشه کاج» هم چندان عاشقانه نیست. چوب کاج، هیزم عالی و فوق‌العاده‌ای است - برای همیشه آتش سپاری و سوزاندن جسد قربانی اعدام فراقانونی. دو پادامیزه «بدن باطراوات» و «تولد شیرین» تضاد را در این حمله طعنه‌آمیز به یکی از ننگ‌های اخلاقی آمریکای تقویت می‌کنند. اگرچه این دو تصویر در شعر نزدیک به هم قرار نمی‌گیرند، اما تصاویر به هم مرتبط هستند و بنابراین، تصاویری مانند «باطراوات» و «شیرین» و «تولد» و «بدن» یکدیگر را منعکس می‌کنند. سپس به تندی تضاد دیگری در خط دوم توجه کنید:

اجرام تیره‌رنگ آسمانی

شیرین به دنیا آور

پسرکان زرد را.

هر تصویر و هر فن بلاغی که هیوز به کار می‌برد، بر ظلم جنوب شهادت می‌دهند. بی‌اعتنایی تحقیرآمیز جنوب سفید نسبت به زنان سیاه‌پوست در دو استفهام انکاری در شعر خلاصه می‌شود: «بدن مگر چیز است به جز اسباب بازی؟» و «بدن مادرت چیست؟» شاید شاعر پیش‌بینی می‌کند که چنین ظلم غیرمتمدانانه‌ای ممکن است باعث فروپاشی تمدن وحشیانه شود، وقتی می‌گوید:

غروب ایالت جورجیا

قرار گرفت. با این حال، مسئله واقعی چنین رابطه‌ای این بود که فرزندان دورگه نه تنها مورد تمسخر و آزار قرار می‌گرفتند، بلکه حتی بدتر از آن، فقدان هویت واقعی را احساس کردند - نه سیاه‌پوست بودند و نه سفیدپوست.

هیوز درون مایه دورگه بودن را در «دورگه»^{۲۷} هجو می‌کند. کنایه، مجاز، تشخیص، پادامیزه^{۲۸}، تکرار، پارادوکس، و نحو - همراه با سبک شعری نامتعارف او - در تکرار مضمون دورگه بودن، نیروی طنز به شعر می‌بخشد. (کلود مک‌کی شعری مشابه با همین عنوان در سال ۱۹۲۵ نوشت.) تندی شعر هیوز بیش از تندی «دورگه» مک‌کی است. شعر مک‌کی با گزاره‌ای از سر فروتنی آغاز می‌شود:

از آنجا که من پسر انسانی سفیدپوست هستم - پسر او،

علامت مادرزادی حرامی‌اش را بر صورتم حمل می‌کنم،

تاج و تخت او را به چالش خواهیم کشید،

برای ابد با او برای جایگاه شایسته‌ام می‌جنگم.

یک جمله پیرو به عنوان خط آغازین، تأثیر نیرومندی را که یک گشایش باید داشته باشد، زمانی که مضمون آنقدر تحکم‌آمیز است، کاهش می‌دهد. تحکم شعر مک‌کی با پیشروی شعر شدت می‌یابد، اما هیوز هیچ اقدامی را به تأخیر نمی‌اندازد. در تضاد کامل با گشایش شعر مک‌کی، هیوز با بیانی قاطع، شعر خود را شروع می‌کند: «من پسر تو هستم، مرد سفیدپوست!» توجه داشته باشید که چگونه شاعر گفته خود را با خط کشیدن زیر آن و همچنین علامت تعجب، نقطه‌گذاری می‌کند. این دو راهبرد بلاغی همراه با تکرار تصاویر کلیدی، جملات کوتاه ساده - اغلب چندپاره - بر تنش و تلخی این گفتگو بین پسر حرامزاده و پدر سفیدپوستش تأکید می‌کند. به همان اندازه که گفته‌های دورگه تحکم‌آمیز است، تکذیب‌های پدر نیز به نحوی تحکم‌آمیز در سراسر شعر پراکنده است.

پدر به زبانی بسیار صریح پاسخ می‌دهد:

تو پسر منی!

به هیچ وجه!

نه، تو برادر من نیستی.

سیاه‌پوستان برادر من نیستند.

هرگز.

سیاه‌پوستان برادر من نیستند.

و بیشه‌های کاج.

در پی نابودی

یکی از ستون‌های معبد فروریخت.

آرامش ماست.

لنگستون هیوز که در نوجوانی شروع به نوشتن شعر کرد، اولین جلد شعر خود را در سال ۱۹۲۶ منتشر کرد و به نوشتن شعری ادامه داد که بازتاب زمانه‌اش تا زمان مرگش در سال ۱۹۶۷ بود. کتاب او، پلنگ و شلاق^{۲۱}، که پس از مرگش منتشر شد، حاوی اشعاری است که بازتاب دهه شصت است. در آخرین شعرش، هارلم هنوز هم مجازی برای آمریکاست. همانطور که برای سبک شعری دهه شصت بسیار معمول بود، زبان ساده و مستقیم جایگزین زبان استعاری شد. اگرچه هیوز در میان گروه سنتی، نوآوری شاعرانه بود، اما در بیشتر موارد سبک زبانی او از استعاره استفاده می‌کند - «طلوع خورشید». با این همه، راهبرد اصلی او در نحو و نقطه‌گذاری او نهفته است. «معتاد جوان» که در شعر آزاد، مانند بیشتر شعرهای هیوز، نوشته شده است، داستان غم‌انگیزی را روایت می‌کند:

آن پسر کوچک

که سوزنی به بازویش فرو میکند

و در رویاهای آن جهانی سیر می‌کند،

که در چشمانی که پژمرده‌اند به دنبال راهی می‌گردد

و گوش‌هایی که در نزدیکی هارلم فریاد می‌زنند،

در این شعر، هیچ [سخنی] بی‌جهت نیست. شاعر تصویری تلخ از دنیای یأس یک معتاد جوان ترسیم می‌کند. واژه «یأس» معنایی دوگانه دارد، از این جهت که یأس از موقعیت اجتماعی احتمالاً باعث شده است که جوان به «مواد مخدر/از یأس خود» روی آورد که در ادامه استیصال معتاد را تشدید می‌کند.

آن معتاد،

البته نمی‌تواند بداند

(و راهی برای فهمیدن ندارد)

طلوعی که در پیش چشمانش نیست

و در سرزمین دیگری برمیخیزد -

«طلوع آفتاب» استعاره‌ای از امید در این شعر است. اما امید کمی برای آینده‌ای بهتر «برای کسی که سودای زندگی ندارد»، می‌توان متصور شد. با این حال، من شعری در

البته این هم بدیهی است که سطر آخر اشاره به یکی از مسئولین شهر است که مرتکب این عمل مفتضحانه شده است. بنابراین، هیوز تنها با یک خط، بازی طنزآمیز دوگانه‌ای را بوجود آورده است. تکرار مداوم واژه «ستاره» برای نور افکندن به فضای عاشقانه توسط هیوز، ممکن است کنایه‌ای طنزآمیز از «ستاره» باشد که دو هزار سال پیش بر تولدی غیرعادی نظارت داشته است.

هیوز در «دورگه» ابزارهای بلاغی و شعری لازم برای ایجاد شدت اعتراض خود را به دست آورد. روش غیرمعمول او در جدایی خطوط، ممکن است نمادی از جدایی نژادها باشد. پس با تمام این فنون، تلخی اعتراض او به صورت دایره کامل می‌شود و شعر با سطر آغازین به اتمام می‌رسد: «من پسر هستم، سپیدمرد!» اما مقداری کینه به آن اضافه شده است: «یک پسر کوچک زرد/ یک حرامزاده».

همانطور که قبلاً ذکر شد، لنگستون هیوز باید پیشرو شاعران مبارز دهه شصت باشد که اعتراضات خود را در مورد ایرادات اخلاقی که حس عدالت در آمریکا را مخدوش می‌کرد، به زبان شعر درآورد. مانند شعر رنسانس هارلم، شعر انقلابیون دهه شصت به مثابه همبسته عینی^{۲۹} خود، از این ایرادات اجتماعی و اخلاقی استفاده کرد. یکی از این ایرادات که در دوران رنسانس هارلم در شعر مورد توجه قرار نگرفت، اعتیاد به مواد مخدر است. اعتیاد به مواد مخدر در اوایل قرن یک مشکل ناشناخته بود و پس از آن در بین موسیقی‌دانان شایع بود. اما به نظر می‌رسد پس از هر جنگ یا درگیری نظامی که آمریکا وارد آن می‌شود، اعتیاد به مواد مخدر بیداد می‌کند و استفاده گسترده از آن پس از درگیری ویتنام به یک مشکل ملی تبدیل می‌شود. لنگستون هیوز در شعر خود «معتاد جوان»^{۳۰} به این واقعیت اشاره می‌کند. به اشارات جنگ توجه کنید:

بشتاب، طلوع آفتاب، برون آی

قبل از آنکه بمب قارچ

هوای متعفنش را آلوده کند

با مرگی خوشتر

از زندگی در این خرابه،

با مواد مخدر نفرت‌آمیز

که چون سمی

حسن ختام، دیوانه وار التماس می کند:

بشتاب، طلوع خورشید، بیا!

طلوع خورشیدی که در ورای آفریقای،

شتاب کن

طلوع خورشید، لطفا بیا!

بیا! بیا!

بنابراین، لنگستون هیوز بود که در طول زندگی پر بار ادبی خود، احساس نیاز مبرم به ترسیم شرارت‌های اجتماعی آمریکا، تحریک وجدان آمریکایی‌ها و تشویق سیاه‌پوستان به اعتراض کرد. آلن پروول^{۳۳} به طرز مناسبی شعر اعتراضی هیوز را خلاصه می‌کند هنگامی که می‌گوید «اعتراض مضمون غالب شعر اوست - اعتراضی که در درجات مختلفی از شدت بیان می‌شود، اما همیشه ریشه در خلاقیت او دارد.»

پی‌نوشت

1. irony
2. ambiguity
3. Harlem Renaissance poets
4. ballad
5. sonnet
6. ode
7. Weary Blues
8. James Weldon Johnson
9. Paul Laurence Dunbar
10. Negro Dancers
11. Cat and the Saxophone 2 A.M
12. Waring Cuney
۱۳. اشاره به شاعر سیاه‌پوستی دیگری دارد که از زندگی سیاهان شعر میسرود.
14. The South
15. antithesis
16. irony
17. hyperbole
18. personification
19. syntax
20. dimeter
21. tetrameter
22. persona
23. lynching
24. Claude McKay
25. Silhouette
26. Scottsboro case of 1931
27. Mulatto
28. oxymoron
29. objective correlative
30. Junior Addict
31. The Panther and the Lash
32. esoteric
33. Allen Prowle

علی‌رغم استیصال شرایط، شعر با حالتی خوشبینانه به پایان می‌رسد که هنوز امیدی هست. اما این امید قرار است که از آفریقا برخیزد، سرزمین اجدادی که هنوز به این بلای تمدن غرب - اعتیاد به مواد مخدر - آلوده نشده است.

اضطرار احساس شده در حسن ختام با استفاده از کلمه «بشتاب» و با استفاده از علامت تعجب و پنج بیت منقطع تشدید می‌شود. این پنج بیت از یک وزنی تا سه وزنی متغیر هستند. همچنین، شعر این اضطرار را با کلمات یک و دو هجایی بهتر به دست آورد. «آفریقا» تنها کلمه سه هجایی این پنج سطر است. اما با توجه به اینکه مصوت اولیه یک هجای سست است، «آفریقا» یک کلمه سه هجایی کامل به حساب نمی‌آید.

ساختار جمله در ابتدای شعر حاکی از حال و هوای شعر است. اضطراری که در پایان با استفاده از جملات تعجبی کوتاه به اوج می‌رسد، در جملات پیچیده بلند بیت اول و دوم نیز احساس می‌شود. علاوه بر این، دو جمله پیچیده بسیار طولانی نشان‌دهنده پیچیدگی‌های زندگی یک معتاد، مانند علل و آثار اعتیاد او است. یکی از این پیچیدگی‌ها در این تک‌گویی شعری ذکر شده است:

«تخدیر ساده‌تر است

تا یافتن کار.»

بله، تخدیر ساده‌تر از یافتن کار است -

کار روزانه یا شبانه،

نوجوانی، پیش‌نویس

شغل قبل از زندگی.

شعر، خالی از تصاویر باطنی^{۳۴} است. شعر با زبانی مستقیم و ساده به تفسیری اجتماعی از مواد مخدر، جنگ و بی‌کاری می‌پردازد. هیوز که همیشه از زبان عامیانه مردم خود استفاده می‌کرد، شعری سروده است که منعکس‌کننده دغدغه‌های مردمش است.